

جغرافیای سیاسی به مثابه یک علم تجربی

محمود واثق* - استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران
نرجس سادات حسینی - دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران
مهتاب جعفری - دانشجوی کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران

پذیرش مقاله: ۱۳۹۴/۰۱/۱۵ تأیید نهایی: ۱۳۹۴/۱۰/۲۶

چکیده

در یک تقسیم کلی می‌توان علم را به دو معنای عام و خاص در نظر گرفت. علم در معنای کلی و عام، مشتمل بر مجموع دانستنی‌ها، صرف‌نظر از موضوع، محتوا و روش‌شناسی آن است. در زبان انگلیسی، از این معنای علم با واژه knowledge^۱ یاد می‌شود. علم در مفهوم خاص، به آن دسته از معرفت‌ها گفته می‌شود که ویژگی تجربی و آزمون‌پذیر دارند و با واژه science^۲ معرفی می‌شوند. براساس ضابطه تجربه‌پذیری، بسیاری از علوم و معارف نظیر فلسفه، ریاضیات، ادبیات، شعر، فقه، منطق و نظایر آن، از قلمرو معرفت علمی خارج می‌شوند. در نزد فلاسفه پوزیتیویست علم و براساس ضابطه «معناداری»^۳، علم تجربی معرفتی مبتنی بر مشاهده و آزمون است و قابلیت اثبات و ابطال‌پذیری تجربی دارد. از این‌رو، هر معرفت قابل‌آزمون و اثبات، در زمره معرفت علمی (تجربی) قلمداد می‌شود. دانش جغرافیا و از آن میان شاخه جغرافیای سیاسی که روابط نظام‌مند میان انسان (سیاست) و محیط جغرافیایی را بیان و تشریح می‌کند، از جمله علوم قدیمی است که سابقه آن به اندازه عمر انسان در زمین است. پرسش اساسی که در اینجا مطرح می‌شود آن است که آیا می‌توان جغرافیای سیاسی را به مثابه معرفتی تجربی، در ردیف علوم تجربی قلمداد کرد. مطابق فرضیه این مقاله، جغرافیای سیاسی به دلیل برخورداری از ویژگی‌های معرفت تجربی، در ردیف علوم تجربی قرار دارد. از این‌رو، می‌توان جغرافیای سیاسی را دانشی تجربی به‌شمار آورد.

کلیدواژه‌ها: استقرارگرایی، تحول اندیشه در جغرافیای سیاسی، علم، علم تجربی، معیارهای علمی.

مقدمه

جغرافیا به مطالعه روابط میان انسان و طبیعت می‌پردازد (شکوئی، ۱۳۷۵: ۱۸) و جغرافیای سیاسی به‌عنوان یکی از شاخه‌های جغرافیا، آثار دو عامل محیط و انسان (سیاست) بر یکدیگر را بررسی می‌کند (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۱۹). جغرافیا از جمله علوم است که قدمتی به اندازه عمر بشر در زمین دارد. فرض بنیادی در جغرافیا، اعتقاد به تأثیر متقابل میان رفتار انسان و محیط زندگی اوست و این واقعیتی است که در همه گرایش‌ها و شاخه‌های فرعی این رشته به‌وضوح مشاهده می‌شود. از جمله شاخه‌های مهم این دانش، رشته جغرافیای سیاسی و مطالعات ژئوپلیتیکی است. در جغرافیای سیاسی، مسئله اصلی عبارت است از بررسی نقش و تأثیر رفتار و تصمیم‌های یک سازمان سیاسی بر محیط و به‌طور متقابل، آثار محیط طبیعی و انسانی بر رفتار و تصمیم‌گیری‌های افراد، گروه‌ها و سازمان سیاسی فضا (حکومت). سازمان سیاسی مورد نظر در جغرافیای سیاسی، مشتمل بر طیف متنوعی از واحدهای سیاسی نظیر قبیله، دولت‌شهرها، دولت‌های ناحیه‌ای و محلی، دولت‌های سرزمینی (ملی)، امپراتوری‌ها، نظام‌های منطقه‌ای و جهانی است.

بررسی تاریخ اندیشه‌های فلسفی، عقاید سیاسی، مذهبی و عملکرد دولت‌ها و فرمانروایان بزرگ از گذشته تاکنون نشان می‌دهد که به آثار جغرافیا و سیاست بر یکدیگر، از دیرباز توجه شده و مضامین و موضوعات جغرافیای سیاسی، برای بسیاری از اندیشمندان و سیاستمداران شناخته‌شده بودند؛ به‌طوری‌که در لابه‌لای متون فلسفی، سیاسی، مذهبی، حقوقی، کلامی، فقهی، تاریخی و جغرافیایی به‌جامانده از گذشته، مسائل و مقوله‌هایی نظیر دولت، سرزمین، موقعیت جغرافیایی، شکل و اندازه، جمعیت و سرزمین، مرزهای سیاسی، امنیت، تابعیت، هویت ملی، حقوق شهروندی، تقسیمات کشوری، آمایش و سازمان‌دهی و بالاخره مدیریت سیاسی فضا و اموری از این دست، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم طرح و بررسی شده‌اند؛ تا جایی که ریشه بسیاری از نظریه‌های کنونی جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک را می‌توان به‌روشنی در آرای اندیشمندان و فلاسفه‌ای مانند کنفوسیوس، لاتوتسه، سون تزو، افلاطون، ارسطو، فارابی، خواجه نصیرالدین طوسی، ابن خلدون، سنت آگوستین، اکویناس، ماکیاول، ژان بدن، منتسکیو، توماس هابز و همچنین در متون دینی یهود، مسیحیت، اسلام و بالاخره در رفتار فرمانروایان بزرگی چون کوروش، داریوش، اسکندر، ژولیوس سزار، ناپلئون و دیگران مشاهده کرد؛ بنابراین، نظریه‌های جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیکی که اکنون در اختیار ماست، حاصل مطالعات و اندیشه‌هایی است که در طول تاریخ، توسط اندیشمندان بسیاری طراحی و تدوین شده است. بررسی تاریخی و جامعه‌شناختی زمینه‌های پیدایش و سیر تحول آرا و اندیشه‌ها در هر حوزه علمی، از این حیث دارای اهمیت است که علاوه بر آشنایی با شرایط و اوضاع و احوال جوامع و سرزمین‌های گذشته، علل و نحوه بروز دیدگاه‌ها و نظریه‌های علمی و همچنین عوامل مؤثر بر پیدایش آن‌ها را برای ما معلوم می‌سازد.

مطالعه در تاریخ اندیشه‌های جغرافیای سیاسی نشان می‌دهد نظریه‌های این حوزه در طول تاریخ، تحولات و فراز و نشیب‌های گوناگونی را پشت سر گذاشته و متأثر از عوامل مختلفی بوده است. این عوامل عبارت‌اند از:

۱. آرا و دیدگاه‌های فلسفی، دینی و ایدئولوژی‌های سیاسی؛
۲. نظریه‌های علمی؛
۳. کشف‌های جغرافیایی؛
۴. انقلاب صنعتی و تحولات تکنولوژیکی؛
۵. تحولات سیاسی و اجتماعی مانند انقلاب‌ها و جنگ‌ها و نیز تحولات بین‌المللی؛
۶. اقتصاد سیاسی؛
۷. مناسبات بازرگانی و توسعه شبکه‌های مواصلاتی؛

۸. توسعه فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی؛
۹. رسانه‌های گروهی؛
۱۰. فرایند جهانی‌شدن.

هدف از انجام این پژوهش، علاوه بر تعریف چارچوب مفهومی جغرافیای سیاسی، تبیین و اثبات این موضوع است که جغرافیای سیاسی مصداق یک علم تجربی است. برای اثبات این ادعا، در ابتدا به تعریف و تحلیل علم تجربی و بیان ویژگی‌های آن پرداخته می‌شود و سپس این ویژگی‌ها بر محتوا و مفاد جغرافیای سیاسی تطبیق داده می‌شود. هر معرفت علمی، مبتنی بر اصول و قضایای خاصی است که به طور مستقیم به توصیف و تشریح جهان واقعی می‌پردازند و دربردارنده دسته‌ای از قضایای اخباری است که در آن، موضوعات مورد مطالعه شامل پدیده‌های عینی هستند؛ بنابراین، از آنجاکه در این پژوهش، بر تجربی بودن جغرافیای سیاسی تأکید شده است، می‌توان انتظار داشت که گزاره‌ها و قضایای جغرافیای سیاسی، به طور روشن به جهان عینی و واقعی ارجاع داده شوند. در این پژوهش به این سؤال پاسخ داده می‌شود که آیا می‌توان جغرافیای سیاسی را دانشی تجربی قلمداد کرد. فرضیه این پژوهش این است که با توجه به انطباق ویژگی‌های معرفت تجربی بر جغرافیای سیاسی می‌توان این رشته را در ردیف علوم تجربی قرار داد.

روش پژوهش

این پژوهش، بنیادی و نظری است. منابع آن مشتمل بر متون اسنادی و کتابخانه‌ای و تحلیل‌های استنباطی است و در قالب روش فرضی - استنتاجی (فرضی - قیاسی) تنظیم شده است.

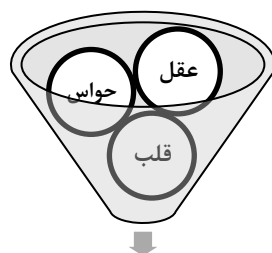
مبانی نظری پژوهش

علم تجربی

برای فهمیدن مباحث علمی، باید تصویری داشته باشیم از اینکه علم چیست و دانشمندان چه می‌کنند (موتی بن، ۱۳۸۷: ۷). علم در لغت به معنای یقین، معرفت و دانش است (فرهنگ عمید). به علم در معنای کلی و عام آن Knowledge اطلاق می‌شود، اما از واژه علم مفهوم خاصی نیز تعبیر شده و آن Science است (سروش، ۱۳۸۸: ۵). علم، نظامی است که بر واقعیت‌ها بنا شده است (حبیبی، ۱۳۸۶: ۱۱۹). علم جدید، تجربی و قابل بهره‌برداری است. اگر کشوری قادر به بهره‌برداری از علم نباشد، صاحب علم نیست (داوری اردکانی، ۱۳۸۶: ۲۰-۲۱). در برآورد کلی، علم کوششی است برای تطبیق تجربه حسی نامنظم و متنوع به یک سیستم فکری که از نظر منطقی متحدالشکل باشد. در این سیستم، تجربه‌های واحد باید با جنبه نظری طوری همبسته باشند که هماهنگی آن‌ها متقاعدکننده باشد. همراه با حجم معلومات بشر، مسئله طبقه‌بندی شناخت‌ها پیش می‌آید. آگوست کنت علوم را به شش دسته تقسیم کرده است: ۱. ریاضیات، ۲. فلسفه، ۳. شیمی، ۴. فیزیک، ۵. زیست‌شناسی، ۶. جامعه‌شناسی. بدیهی است هرکدام از علوم فوق، دیدگاه و ابزار شناخت مختص به خود را دارند (نبوی، ۱۳۵۰: ۱۳).

فلاسفه و دانشمندان، برای آگاهی از حقایق جهان به منابع مختلفی متوسل می‌شوند. در شکل زیر به سه مورد از منابع علم و شناخت اشاره شده است. تا قبل از رنسانس، عقل‌گرایی سنتی عمدتاً بر پایه روش ارسطویی، مبنای شناخت تلقی می‌شد. پس از رنسانس، نهضت جدیدی علیه عقل‌گرایی آغاز شد که در حل آن، تجربه و مشاهده، مبنای معرفت

در نظر گرفته شد؛ به طوری که در اندیشه عقل‌گرایان، روش قیاسی^۱ و در اندیشه تجربه‌گرایان، روش استقرایی^۲ مبنای کار قرار گرفت.



ابزار شناخت

شکل ۱. ابزار شناخت

منبع: نگارندگان

هریک از این دیدگاه‌ها طرفدارانی دارند، اما میزان صحت و اعتبار هر یک از این دیدگاه‌ها، به کارایی ابزار شناختشان بستگی دارد. نکته اساسی آن است که عقل به عنوان ابزار شناخت دیدگاه عقل‌گرا و حواس به عنوان ابزار شناخت دیدگاه تجربه‌گرا، تا چه اندازه قادر به کشف حقایق هستند.

از آنجاکه زمینه اصلی پژوهش حاضر با ماهیت و ویژگی‌های علم تجربی مرتبط است، در اینجا به بررسی دیدگاه مهم‌ترین مکتب در این عرصه، یعنی مکتب «پوزیتیویسم»^۳ می‌پردازیم. شایان ذکر است مفهوم و ماهیت علم تجربی، صرفاً پوزیتیویستی نبوده و در انحصار پوزیتیویست‌ها نیست؛ بنابراین، اشاره به معنای دانش تجربی با قرائت پوزیتیویست‌ها هرگز به معنای پذیرش تفسیر و قرائت آنان از دانش تجربی نیست. این دیدگاه فلسفی، در مقابل عقل‌گرایی سنتی شکل گرفته است. بانی این طرز تفکر فرانسیس بیکن^۴ (۱۵۶۱-۱۶۲۶ م) بود و بعدها آرای وی توسط آگوست کنت، جان لاک^۵، توماس هابز^۶ و برتراند راسل^۷ و دیگران دنبال شد. ردولف کارناب^۸ به عنوان چهره برجسته مکتب پوزیتیویسم در سال ۱۹۲۶ به حلقه وین^۹ پیوست و نقش اصلی را در بیان اندیشه‌های این حلقه برعهده گرفت (خرمشاهی، ۱۳۶۱: ۵). این مکتب، وسیله شناخت را حواس انسان می‌داند و معتقد است شناختی اعتبار دارد که به وسیله یکی از حواس، قابل درک باشد. بدین لحاظ، پوزیتیویسم برای فهم جهان به تجربه، مشاهده و آزمایش اصالت می‌دهد و روش استقرایی را برای رسیدن به قوانین علمی و کلی به کار می‌گیرد. پوزیتیویست‌ها معتقدند مناظره میان نظریه‌های علمی رقیب را می‌توان با مقایسه مستقیم نظریه‌ها با واقعیت‌های قابل مشاهده و بی‌طرف- که همه گرایش‌ها آن‌ها را می‌پذیرند- به شیوه‌ای کاملاً عینی حل کرد (اکاشا، ۱۳۸۸: ۱۱۶).

درحقیقت، مدعای پوزیتیویست‌ها از دو بخش تشکیل شده است. بخش اول، انحصار قوای ادراکی انسان در حوزه حس و بخش دوم منفعل بودن قوای حسی انسان در مواجهه با ادراک عالم طبیعت است (حبیبی، ۱۳۸۶: ۱۲۷؛ آرثربرت، ۱۳۷۸: ۱۲۴؛ پوپر، ۱۳۸۱: ۳۹-۴۰؛ لازی، ۱۳۷۷: ۷۱؛ گیلیس، ۱۳۸۱: ۲۲)؛ بنابراین، علم تجربی شناخت جهان را برپایه تجربه، توجیه و صورت‌بندی می‌کند.

۱. شناخت مبتنی بر سیر از کل به جزء

۲. شناخت مبتنی بر سیر از جز به کل

3. Positivism
4. Francis Bacon
5. John Locke
6. Thomas Hobbes
7. Bertrand rassel
8. Rudolf Carnap
9. Vienna Circle

ویژگی‌های علم تجربی

واژه علم در معنای تجربی، تنها به دانستنی‌هایی اطلاق می‌شود که تجربه مستقیم حسی، در داوری یا گردآوری‌شان دخیل باشد. علم در اینجا در برابر جهل قرار نمی‌گیرد؛ بلکه در برابر همه دانستنی‌هایی است که آزمون‌پذیر نیستند. اخلاق، متافیزیک، عرفان، منطق، فقه، اصول، بلاغت و...، همه بیرون از علم و در معنای دوم^۱ آن (تجربی) قرار می‌گیرند. علم در این معنا، بخشی از علم به معنای اول را تشکیل می‌دهد. شایان ذکر است که ما نمی‌توانیم تنها با داده‌ها آغاز کنیم. ما به راهنمایی‌هایی در این زمینه که داده‌های مرتبط کدام‌اند، چه چیزی را باید مشاهده کنیم، چه عوامل علی شناخته شده‌ای را باید مدنظر قرار دهیم و کدامیک را می‌توانیم با خیال آسوده نادیده بگیریم، نیازمندیم (لیدمن، ۱۳۹۰: ۸۲) که این‌ها همه در علوم تجربی امکان‌پذیر است. هر دیدگاهی، ویژگی‌های خاص خود را دارد. فلاسفه علم برای معرفت تجربی ویژگی‌هایی را برمی‌شمرند که در شکل ۲ مشاهده می‌شود.



شکل ۲. ویژگی‌های علم تجربی از دیدگاه عقلانی
منبع: نگارندگان

سیر اندیشه در جغرافیای سیاسی

بررسی در تاریخ اندیشه‌های فلسفی، عقاید سیاسی، مذهبی و عملکرد دولت‌ها و فرمانروایان بزرگ از گذشته تاکنون نشان می‌دهد آثار جغرافیا و سیاست بر یکدیگر، از دیرباز مورد توجه‌اند و مضامین و موضوعات جغرافیای سیاسی، برای بسیاری از اندیشمندان و سیاستمداران اموری شناخته شده بوده‌اند؛ به طوری که در لابه‌لای متون فلسفی، سیاسی، مذهبی، حقوقی، کلامی، فقهی، تاریخی و جغرافیایی به‌جامانده از گذشته، مسائل و مقوله‌هایی نظیر دولت، سرزمین، موقعیت جغرافیایی، شکل و اندازه، جمعیت و سرزمین، مرزهای سیاسی، امنیت، تابعیت، هویت ملی، حقوق شهروندی، تقسیمات کشوری، آمایش و سازمان‌دهی و بالاخره مدیریت سیاسی فضا و اموری از این دست، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم طرح

۱. علم در اینجا، در معنای اول و اصلی دانستن در برابر ندانستن است.

و بررسی شده‌اند؛ تا جایی که ریشه بسیاری از نظریه‌های کنونی جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک را می‌توان به روشنی در آرای اندیشمندان و فلاسفه‌ای مانند کنفوسیوس، لاتوتسه، سون تزو، افلاطون، ارسطو، فارابی، خواجه نصیرالدین طوسی، ابن خلدون، سنت آگوستین، اکویناس، ماکیاول، ژان بدن، منتسکیو^۱، توماس هابز و همچنین در متون دینی یهود، مسیحیت، اسلام و بالاخره در رفتار فرمانروایان بزرگی مانند کوروش، داریوش، اسکندر، ژولیوس سزار، ناپلئون و دیگران مشاهده کرد؛ بنابراین، نظریه‌های جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک که اکنون در اختیار ماست، حاصل مطالعات و اندیشه‌هایی است که در طول تاریخ، به وسیله اندیشمندان بسیاری طراحی و تدوین شده است. بررسی تاریخی و جامعه‌شناختی زمینه‌های پیدایش و سیر تحول اندیشه‌ها و نظریه‌ها در هر حوزه علمی از این حیث دارای اهمیت است که علاوه بر ایجاد آشنایی با شرایط و اوضاع و احوال جوامع و سرزمین‌های گذشته، علل و نحوه بروز دیدگاه‌ها و نظریه‌های علمی و همچنین عوامل مؤثر بر پیدایش آن‌ها را روشن می‌سازد.

مطالعه در تاریخ اندیشه‌های جغرافیای سیاسی نشان می‌دهد که نظریه‌های کنونی این رشته در طول تاریخ، تحولات و فراز و نشیب‌های گوناگونی را پشت سر گذاشته و متأثر از عوامل مختلفی بوده است. این عوامل عبارت‌اند از: آرا و دیدگاه‌های فلسفی، دینی و ایدئولوژی‌های سیاسی، نظریه‌های علمی، کشف‌های جغرافیایی، انقلاب صنعتی و تحولات تکنولوژیکی، تحولات سیاسی و اجتماعی نظیر انقلاب‌ها و جنگ‌ها و نیز تحولات بین‌المللی، اقتصاد سیاسی، مناسبات بازرگانی و توسعه شبکه‌های مواصلاتی، توسعه فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی، رسانه‌های گروهی و فرایند جهانی شدن. مطالب فوق را می‌توان در جدول ۱ مشاهده کرد:

جدول ۱. سیر تحول اندیشه در جغرافیای سیاسی

دوره	بازه زمانی	اندیشه‌های غالب	صاحب‌نظران
اول	دوره باستان تا قرون وسطی، سده پنجم پیش از میلاد تا سده پنجم میلادی	اندیشه و فلسفه محیط‌گرایی- تبیین اندیشه و رفتار سیاسی انسان و گروه‌های انسانی، متأثر از وضعیت محیط طبیعی و جغرافیایی	ارسطو، افلاطون، هردوت، استرابو و کوتیلیا
دوم	از سده‌های میانه تا نوزایی (سده‌های ۵ تا ۱۵ میلادی)	رکود علمی در اروپا و شکوفایی علم در جهان، با محوریت اندیشه جبرگرایی محیطی- نظریه حکومت	ابن خلدون
سوم	از نوزایی و سده ۱۶ تا اواخر سده ۱۹	ترکیبی از اندیشه‌های محیط‌گرایی و ناحیه‌گرایی- تبیین نقش اقلیم و عوارض طبیعی بر منش ملی، ساختار سیاسی و توصیف سیاسی فضای جغرافیایی- وضع عنوان جغرافیای سیاسی و تبیین مفهومی آن در نیمه نخست سده ۱۸، به‌عبارتی تأسیس جغرافیای سیاسی توسط تورگو و کانت	ژان بدن، ویلیام پتی، منتسکیو، کرایسل، رابرت تورگو و ایمانوئل کانت
چهارم	از اواخر سده ۱۹ تا پایان جنگ جهانی اول	۱. اندیشه رشد فضایی کشور و نظریه فضای زیستی راتزل و انتشار نخستین کتاب مدون با عنوان جغرافیای سیاسی در سال ۱۸۹۷؛ ۲. اندیشه کشور به‌عنوان زیست‌مند یا موجود زنده و وضع عنوان «ژئوپلیتیک» با مفهوم تأثیر عوامل جغرافیایی و کالبدی (فیزیکی) در سیاست ملی کشورها توسط رودلف کیلن/ شه‌لین؛ ۳. اندیشه قدرت و نگرش جهان‌گرایی با اصالت دریا و خشکی	فریدریش راتزل، ردولف کیلن، الفرد تایرماهان، هلفورد مکیندر
پنجم	میانه دو جنگ جهانی اول و دوم از ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۵	ترکیب اندیشه‌های فضای زیستی و جهان‌گرایی و تأسیس مکتب ژئوپلیتیک آلمان، رشد اندیشه‌های ژئوپلیتیک مبتنی بر هم‌آوردی قدرت‌های جهانی- گسترش اندیشه توصیف و تشریح سیاسی نواحی جغرافیایی و کشورها در آمریکا	هلفورد مکیندر، کارل هاوس هوفر، اتو ماول، درونت ویتلسی و آیزا بومن
ششم	از ۱۹۴۵ تا میانه دهه ۱۹۶۰ (دوره خوارداشت و رکود)	چیرگی اندیشه ناحیه‌گرایی سیاسی و ریخت‌شناسی و تفاوت‌های ناحیه‌ای از منظر سیاسی در آمریکا، اصالت‌یابی پدیده کشور و نظریه کارکردگرایی، نمادگرایی، میدان واحد، رکود جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک در اروپا، رشد اندیشه‌های جهان‌گرایی ژئوپلیتیک در آمریکا مانند نظریه ریمل‌اند و هارتلند قطبی و رکود و عقب‌ماندگی علمی جغرافیای سیاسی از تحولات علم جغرافیا	ریچارد هارتشورن، ژان گاتمن، استفان جونز، نیکلاس اسپایکمن، الکساندر دوسورسکی، نورمان پاندر
هفتم	از میانه دهه ۶۰ تا اواسط دهه ۷۰ (دوره بازیابی جغرافیای سیاسی) با رویکرد فضایی	ظهور اندیشه فضایی در جغرافیای سیاسی، تحلیل فضایی پدیده‌های سیاسی، توسعه روش‌های کمی و آماری در جغرافیای سیاسی، جغرافیای انتخابات، تقسیمات کشوری، سیاست‌های شهری، الگوسازی در جغرافیای سیاسی، ژئوپلیتیک انتقادی در فرانسه، توسعه اندیشه‌های ژئوپلیتیک	ریچارد میور، ادوارد اکرم، سائل کوهن، لوئیس روزنتال، دیوتچ، روگر کاسپرسون، جولیان مینگی

1. Confucius, Lao Tzu, Sun Tzu, Plato, Aristotle, al-Tusi, Ibn Khaldun, St. Augustine, Aquinas, Machiavelli, Jean body, Montesquieu
2. Herodotus, Strabo and Kvtlyya
3. William Petty, Kraysl, Robert Turgot and Immanuel Kant
4. Friedrich Ratzel, Rudolf Killen, Alfred Tayrmahan, Hlfvrd Mackinder
5. Karl Hofer House, ironing Mavl, Derwent Whittlesey and Isaiah Bowman
6. هلال داخلی یا حاشیه‌ای، شامل سرزمین‌هایی هستند که هارتلند را محاصره می‌کنند. این مفهوم از نظریه مکیندر اقتباس شده است.
7. Richard Hartshorne, John Gottman, Stephen Jones, Nicholas Aspayskymn, Alexander Dvsrvsky, Norman Ponds

ادامه جدول ۱. سیر تحول اندیشه در جغرافیای سیاسی

دوره	بازه زمانی	اندیشه‌های غالب	صاحب‌نظران
		جهان‌نگری و سیاست‌های سد نفوذ و بازدارندگی هسته‌ای و بازبایی ژئوپلیتیک در آلمان	هنری کسینجر، گری، زیگنیو برژینسکی، ایولاکست، جان پرسکات
هشتم	از میانه دهه ۷۰ تا اواسط دهه ۸۰ (چیرگی رویکرد اقتصاد سیاسی)	اصالت‌یابی نقش حکومت‌ها با رویکرد اقتصاد سیاسی در کشور، اندیشه عدالت فضایی و دولت رفاه در چارچوب کشور، ظهور ساختارگرایی و نفوذ اندیشه‌های مارکسیستی در جغرافیای سیاسی	هارولد لاسول، کاکس، رینولدز، ادوارد سوگا و دیوید هاروی
نهم	از اواسط دهه ۸۰ تا میانه دهه ۹۰ (فروپاشی نظام دوقطبی)	ظهور و توسعه نگرش جهان‌گرایی در قالب اندیشه‌های مارکسیستی و اقتصاد سیاسی، تبیین نظام جهانی متأثر از نظریه ساختار والرشتاين، برخورد تمدن‌ها و ژئوکالچر، ژئوکونومی، نظام چندقطبی/ تک‌قطبی، اصالت دموکراسی لیبرال و لیبرالیسم نو، انتشار نخستین مجله علمی جغرافیای سیاسی در انگلستان و توسعه جغرافیای سیاسی در ایران با دیدگاه ناحیه‌ای و فضایی	پیتر تیلور، ایمانوئل والرشتاين، ساموئل هانتینگتون، ادوارد لوتواک، فرانسیس فوکویاما و جرج دیمکو
دهم	از میانه دهه ۹۰ تا امروز (قلمروگشایی موضوعی در جغرافیای سیاسی)	۱. ظهور اندیشه پسانوگرایی و پساساختارگرایی در قالب ژئوپلیتیک انتقادی؛ ۲. تغییر سطح تحلیل فضایی از مقیاس ملی به مقیاس محلی، منطقه‌ای و جهانی؛ ۳. ظهور اندیشه پسانوگرایی و پساساختارگرایی در قالب ژئوپلیتیک؛ ۴. ظهور نگرش علمی به ژئوپلیتیک به‌عنوان نظامی علمی در جغرافیای سیاسی؛ ۵. ظهور مجدد رویکرد کارکردی حکومت‌ها با تأکید بر شهروندمحوری، عدالت فضایی، مدیریت سیاسی فضا، فرایندهای دموکراتیک و آمایش سیاسی فضا؛ ۶. توسعه گرایش‌های محلی/ مکانی و اصالت‌یابی روان‌شناسی محلی (هویت و حس مکانی)؛ ۷. ظهور اندیشه‌های اکولوژیک و محیط‌زیستی در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک؛ ۸. ظهور اندیشه انسان‌گرایی (نوع‌دوستی) و صلح در مطالعات کاربردی جغرافیای سیاسی؛ ۹. ظهور گرایش‌های طبقاتی مانند قوم‌گرایی، فمینیسم، گروه‌های آسیب‌پذیر و حقوق مدنی؛ ۱۰. توسعه نگرش‌های جهان‌گرایی و نظام‌های جهانی و نظریه‌های ساختار ژئوپلیتیک جهانی، جهان‌شهرها، جهانی‌شدن و نظام قدرت جهانی؛ ۱۱. ظهور رویکردهای تخصصی مانند جغرافیای سیاسی فضای مجازی، جغرافیای سیاسی شهری، جغرافیای سیاسی دریاها، جغرافیای انتخابات؛ ۱۲. ظهور رویکردهای امنیتی (ملی، جهانی، تروریسم ضدتروریسم) در جغرافیای سیاسی.	اتوتایل، جان اگنیو، سیمون دالی، سائل کوهن، ریچارد میور، پیتر تایلور، رنه شورت، محمدرضا حافظ‌نیا، مارتین گلاسنر، مارتین جونز، رونالد جانستون، مارک بلاکسل، میخائیل انگل، کلاز دادس و کوین کاکس

منبع: حافظ‌نیا و کاویانی‌راد، ۱۳۹۳: ۱۲۱-۱۲۲

یافته‌ها

انطباق ویژگی‌های علم تجربی بر جغرافیای سیاسی

برای اثبات فرضیه‌ای که در مقدمه پژوهش بیان شد (جغرافیای سیاسی یک علم تجربی است)، باید دلایل قانع‌کننده‌ای ارائه کرد؛ بنابراین، باید نشان دهیم که هریک از ویژگی‌های علم تجربی را به‌طور روشن می‌توان در محتوای جغرافیای سیاسی مشاهده کرد.

۱. اولین ویژگی علم تجربی این است که مبتنی بر مشاهده و آزمایش و تجربه است. مراد از تجربی و عینی‌بودن، داشتن مفهوم همگانی است. به‌معنای روشن‌تر، مشاهده و تجربه‌ای که مبنای معرفت علمی است، باید در دسترس همه و تکرارپذیر باشد (کامران و واثق، ۱۳۸۶: ۸۱). حال باید بررسی کرد که این ویژگی در روش تحقیق جغرافیای سیاسی وجود دارد یا خیر.

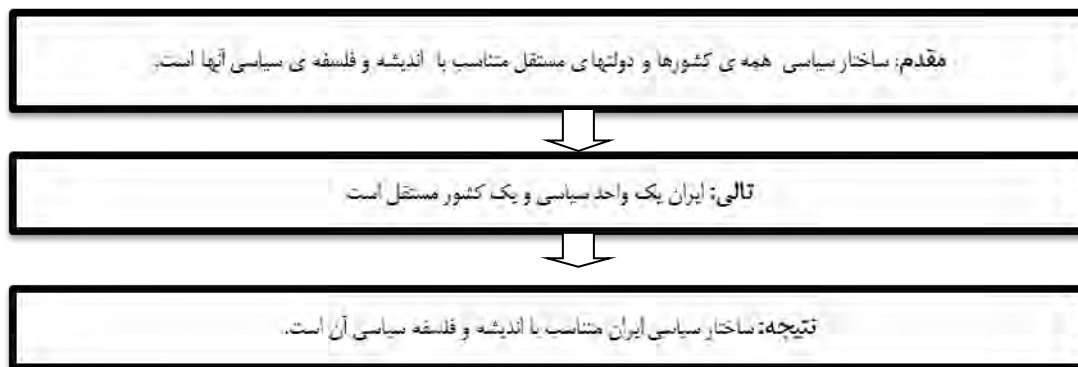
سطح سیاره زمین به واحدهای سیاسی گوناگون تقسیم شده است که هریک دارای ماهیت و کارکرد خاص خود است و موجودیتی عینی و واقعی دارد؛ به‌عنوان مثال، ایران دارای موقعیت ریاضی و نسبی مشخصی است که در تمام نقشه‌های

- Richard Muir, Edward Ackerman, Hazel Cohen, Lewis Rosenthal, Dyvitch, Roger Kasprsvn, Julian Ming, Henry Kissinger, Gary, Zbigniew Brzezinski, Ayvllakst, John
- Harold Lasswell, Cox, Reynolds, Edward Soja and David Harvey
- Peter Taylor, Immanuel Wallerstein, Samuel Huntington, Edward Lutuak, Francis Fukuyama, and George Dymku
- Atutayl, John Agnew, Simon Dolby, Hazel Cohen, Richard Muir, Peter Taylor, Rene shorts, MR Hafz-Nya, Martin Glasnr, Martin Jones, Ronald Johnston, Mark Blaksl, Michael Engel, Klaus ER Dodds and Kevin Cox

جغرافیایی نشان داده می‌شود. از لحاظ سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی هم نمودی عینی و قابل مشاهده و بررسی دارد؛ برای نمونه، این واقعیت که توازن و استحکام ساختاری یک دولت یا کشور و همچنین توازن یا استحکام نداشتن آن با توزیع عادلانه ثروت و منابع و در نتیجه، با رضایت یا نارضایتی ساکنان آن قلمرو رابطه مستقیم دارد، امری قابل مشاهده، تجربه و تحقیق پذیر برای همه افراد و قاعده‌ای عام برای تعیین سرنوشت همه کشورها و دولت‌هاست؛ بنابراین، اگر در جغرافیای سیاسی، درباره نسبت و رابطه میان سیاست، اهداف، علایق و رفتار دولت‌ها و ملت‌ها با محیط و طبیعت بررسی می‌شود، اول آنکه توصیف و تشریح این رابطه، توصیف امور عینی و مشهود به‌شمار می‌رود، دوم آنکه درک تجربه و مشاهده آن برای همه افراد میسر است و امری همگانی و قابل دسترس تلقی می‌شود. برای روشن تر شدن بحث می‌توان به این مثال بسنده کرد: ایران در منطقه خلیج فارس، قدرت درجه اول است. این مطلب هم امری واضح و قابل مشاهده است و هم اثبات آن از طریق مطالعه و آزمون ممکن است؛ زیرا با بررسی مؤلفه‌هایی مانند جمعیت، وسعت، خودکفایی و استقلال از قدرت‌های بیگانه، داشتن موقعیت ژئواستراتژیک و... می‌توان این ادعا را آزمود. به همین ترتیب، می‌توان به موضوعات و موارد دیگری نیز اشاره کرد که واجد همین شرایط است؛ بنابراین، می‌توان با قطعیت ادعان کرد که ویژگی مشاهده و آزمون پذیری تجربی به‌عنوان اولین شرط معرفت تجربی، در رشته جغرافیای سیاسی کاملاً مشهود است.

۲. دومین ویژگی معرفت تجربی آن است که کاوش تجربی به دنبال فرضیه‌ای است که شخص در ذهن دارد (سروش، ۱۳۸۸: ۹). به‌طور کلی، پژوهشگر به دنبال آن است که ببیند آنچه در ذهن خود در زمینه عینیات و امور قابل مشاهده فرض می‌کند، درست است یا نه. دانشمندان تجربه‌گرای پوزیتیویست معتقدند که آغاز کاوش علمی، مشاهده فرایندهای عینی و درک و شناخت اصول و روابط حاکم بر آن‌هاست. از نگاه آن‌ها، روش علم منحصرأ استقرایی است و قوانین علمی، حاصل تکرار ساده مشاهدات و سپس تعمیم داده‌ها به صورت مفاهیم و اصول کلی است (گیلیس، ۱۳۸۱: ۲۲). صرف نظر از دیدگاه پوزیتیویست‌ها، ویژگی اتکای مشاهدات به فرضیه، به‌عنوان دومین ویژگی علم تجربی در مطالعات جغرافیای سیاسی به‌خوبی دیده می‌شود. این ویژگی علم تجربی، در جغرافیای سیاسی قابل مشاهده است؛ زیرا در این علم، جغرافیدانان سیاسی برای اثبات فرضیه‌های خود، به مشاهده و آزمون موارد متعدد می‌پردازند؛ برای مثال، در حیطه روابط سیاسی و اقتصادی کشورها که به صورت مشهود رابطه خصمانه یا دوستانه بودن آن‌ها قابل رؤیت است، ممکن است این فرضیه مطرح شود که اگر کشورها روابط اقتصادی قابل اعتماد داشته باشند، وارد روابط سیاسی و دیپلماتیکی گسترده‌تری می‌شوند و روابطی مستحکم میان آن‌ها ایجاد می‌شود. جغرافیدانان سیاسی، با بررسی روابط تعدادی از کشورها به‌عنوان موارد خاص، سرانجام به اثبات فرضیه خود در این زمینه می‌پردازند.

۳. ویژگی سوم علم تجربی این است که تفسیر علمی، به وسیله قانون یا نظریه علمی انجام می‌گیرد (سروش، ۱۳۵۸: ۱۶). این ویژگی علمی به این معناست که هرگونه تفسیر علمی در مورد پدیده‌ها و روابط میان آن‌ها باید قانونمند و در چارچوب کلی و نظری قرار گیرد. به بیان روشن‌تر، برای تشریح نمونه‌ها و مصادیق، محقق باید تشریح خود را در چارچوبی عام و فراگیر (قانون یا نظریه) قرار دهد؛ بنابراین، سخن بی‌اساس و بدون پشتوانه نظری عنوان نکند. درباره تطبیق این ویژگی با جغرافیای سیاسی، مثال‌های زیادی وجود دارد؛ برای مثال، وقتی گفته می‌شود «ساختار سیاسی همه کشورها و دولت‌ها، متناسب با اندیشه و فلسفه سیاسی آن‌هاست»، درحقیقت از یک نظریه عام یاد می‌شود که به‌منزله قانونی ثابت و عمومی است. به همین جهت، گزاره فوق، در قالب عبارت کلی منطقی بیان شده است و موارد و نمونه‌های خاص، مشمول این قاعده عام خواهند بود. روشن است که شکل منطقی چنین استنتاجی، قیاسی منطقی به شرح زیر است:



شکل ۳. شکل کلی استدلال قیاسی

همچنین وقتی می‌گوییم موقعیت راهبردی و سوق‌الجیشی، در سرنوشت سیاسی و امنیتی کشورها تأثیر دارد، اگر این قاعده در شرایط واقعی صادق باشد، می‌توان آن را در مورد همه دولت‌ها و کشورها به کار برد.

۴. علم تجربی دارای سه ویژگی است که عبارت‌اند از: ۱. توانایی پیش‌بینی مشروط را دارد؛ ۲. قانون آن نظمی همیشگی و پایدار را بیان می‌کند و با کلماتی مانند «همه»، «هیچ»، «همیشه»، «هر» و «همواره» آغاز می‌شود؛ ۳. قوانین علمی، وقوع بعضی پدیده‌ها را در جهان، ناممکن اعلام می‌کنند (سروش، ۱۳۸۸: ۱۶-۱۹). این ویژگی را ابطال‌پذیری می‌گویند.

در جغرافیای سیاسی هم اگر یک نظریه و قانون علمی، واجد خصلت عمومی و شمولیت نباشد و قابل صدق و حمل بر همه یا اکثر موارد نباشد، هرگز از ویژگی علمی و معرفتی بهره‌مند نمی‌شود. از سوی دیگر، هر قانون ثابت و کلی که به توجیه رفتار و شرایط پدیده‌های مشابه و یکسان بپردازد، این قابلیت را دارد که رفتار همه پدیده‌های بعدی را پیش‌بینی کند. نظریه «فضای حیاتی»^۱ مثال بارزی در این زمینه است. راتزل با الهام از نظریه داروین^۲ در زمینه رشد و تکامل ارگانیستی دولت و کشور، دچار خطای منطقی شد و به غلط تصور می‌کرد که کشورها و دولت‌ها ماهیتی شبیه موجود زنده دارند و رشد و مرگ حکومت‌ها تابع قانون مزبور است، اما این نظریه نه عمومیت یافت و نه از قابلیت پیش‌بینی‌کنندگی برخوردار بود. درباره قابلیت پیش‌بینی‌کنندگی حوادث در جغرافیای سیاسی می‌توان به رابطه میان رضایتمندی مردم با پایداری و موفقیت حکومت اشاره کرد. در همه یا بیشتر موارد، هنگامی که مردم یک کشور از حکومت و دولت راضی باشند، حکومت پابرجا می‌ماند و در صورت نارضایتی آن‌ها، حکومت‌ها مورد تردید واقع می‌شود؛ برای مثال، هنگامی که در ایران، مردم از حکومت پهلوی ناراضی بودند، حکومت پهلوی سقوط کرد. از جمله ویژگی‌های دیگر معرفت علمی، خصلت ابطال‌پذیری گزاره‌ها و قضایای علمی و معرفتی است. ضوابطی مانند ابطال و تحقیق‌پذیری، معیارهای کاملاً مناسبی برای تشخیص گزاره‌های علمی از گزاره‌های غیرعلمی محسوب نمی‌شوند و هر دو ضابطه، خود نیازمند ضابطه و توجیهی فراتر هستند و آن، «قضایا و تصدیق‌های اولیه و بدیهی عقلی» است. با این حال، دو ضابطه ابطال و تحقیق‌پذیری را می‌توان تا حدودی برای تشخیص قضایای علمی از غیرعلمی به کار گرفت. براساس معیار ابطال‌پذیری، هر نوع گزاره و قضیه معرفتی که طی آزمون‌های متعدد و دقیق، ارزیابی و در صورت مشاهده مورد یا موارد خلاف نظریه ابطال شود، از سنخ معرفت علمی خواهد بود (پوپر، ۱۳۶۳؛ کامران و واثق، ۱۳۸۶: ۸۴).

پوپر استدلال می‌کند نظریه‌ای که علی‌الاصول از طریق تجربه قابل ابطال نباشد، غیرعلمی است. علم از طریق تلاش برای ابطال نظریه‌ها جلو می‌رود و دانشمندان تنها از طریق اشتباهاتشان درس می‌گیرند (لیدمن، ۱۳۹۰: ۶۵-۶۷). در این

1. Living space
2. Darwin

زمینه می‌توان نظریه‌های هالفورد مکیندر مبتنی بر هارتلند^۱ و اسپایکمن مبتنی بر ریملاند و نظریه‌هایی از این قبیل را می‌توان جزء نظریه‌هایی قرار داد که از خاصیت ابطال‌پذیری برخوردارند. همچنین نظریه سورسکی^۲ آمریکایی مبتنی بر «اهمیت نیروی هوایی و منطقه تصمیم» یا نظریه «تراکم فضا و مکان» دیوید هاروی (مویر، ۱۳۸۹: ۳۹-۳۷۰)، از خاصیت ابطال‌پذیری برخوردارند. به‌طور کلی، در جغرافیای سیاسی به دلیل تجربی بودن، تمام نظریه‌هایی که از خاصیت عام و شمولیت و توان پیش‌بینی‌کنندگی برخوردار باشند، علمی به حساب می‌آیند.

۵. از جمله ویژگی‌های مهم علم تجربی، جزئی‌نگری و خصلت‌گزینشی آن است. به یقین، غفلت از این خصلت بنیادی، حاصلی جز فداکردن علم و غوطه‌ورشدن در تاریکی و آشفته‌گویی‌های علم‌نما ندارد. به عبارت دیگر، کل‌گرایی^۳ و مطالعه همه جوانب یک پدیده در علم جایی ندارد. هر علمی، جنبه‌ای از ابعاد بی‌شمار پدیده‌ای را کاوش می‌کند. هیچ علمی و حتی همه علوم، روی هم همه جوانب پدیده‌ها را تحقیق نمی‌کنند (سروش، ۱۳۸۸: ۲۴). البته بررسی کل‌گرایانه را نباید با بررسی مجموعی^۴ یکی پنداشت. درحالی‌که اولی نادرست و ناممکن است، دومی درست و میسر است. در بررسی مجموعی، شیء مورد نظر را مانند عضوی از مجموعه‌ای می‌انگارند و روابط و مبادلات گزیده آن عضو را با مجموعه کاوش می‌کنند؛ یعنی در اینجا هم اصل‌گزینش حاکم است، اما در بررسی مجموعی هم، همه روابط همه چیز با همه چیز را تحقیق نمی‌کنند؛ بلکه رابطه‌ای خاص و گزیده را انتخاب می‌کنند و خصلت آن را در شبکه‌ای از اجزای مرتبط بررسی می‌کنند (همان: ۳۰). در تمام تحقیقات و عرصه‌های معرفتی جغرافیا، این ویژگی به چشم می‌خورد. برای روشن‌ترشدن مطلب می‌توان گفت هریک از پژوهشگران عرصه جغرافیا، متناسب با نوع گرایش تخصصی خود، در بررسی و مطالعه مکان‌ها و فضاها جغرافیایی، صرفاً بعد و جنبه مشخصی از فضا را مطالعه می‌کنند؛ برای مثال، جغرافیدان سیاسی، بعد سیاسی فضا، جغرافیدان اقتصادی، بعد اقتصادی و جغرافیدان اقلیم‌شناس، بعد آب‌وهوایی فضا را مورد نظر را مطالعه می‌کنند و هرگز یک جغرافیدان قادر به مطالعه همه ابعاد فضای جغرافیایی به صورت تخصصی نیست و این به معنای گزینشی بودن مطالعات علمی است.

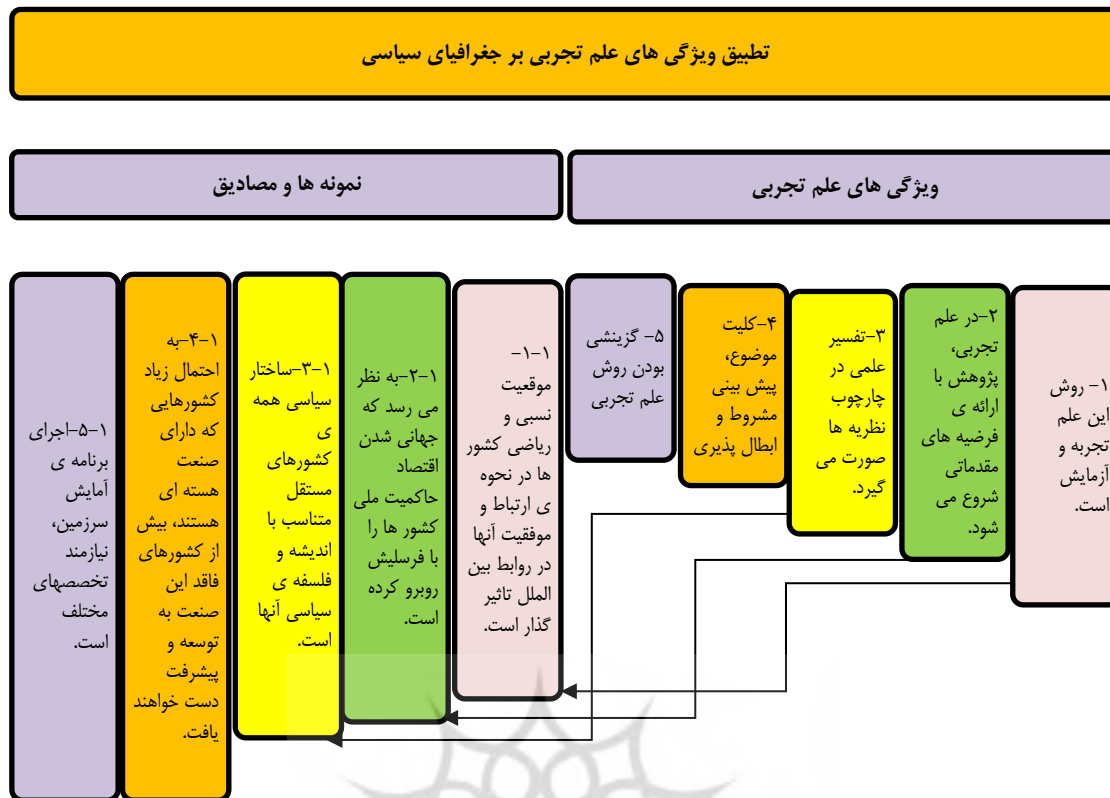
بدین ترتیب، ملاحظه می‌شود که تمام ویژگی‌های علم تجربی در جغرافیای سیاسی وجود دارد و می‌توان جغرافیای سیاسی را یک علم تجربی به‌شمار آورد؛ زیرا هرگونه پژوهشی در عرصه جغرافیای سیاسی، عینیات و تجربیات گذشته را دربرمی‌گیرد و نتیجه‌ای کلی در چارچوب قانونمند و عرصه پایدار برای آینده را پیش‌بینی می‌کند. البته منظور این نیست که همیشه از گذشته صحبت می‌شود. منظور این است که هر حادثه و اتفاق جدید که در شرایط ژئوپلیتیکی کشورها رخ می‌دهد، ریشه در گذشته دارد. شاید بعضی از دلایل آن در زمان حال یافت شود، اما برای بررسی و رسیدن به یک نتیجه و قانون کلی و قابل‌پیش‌بینی، باید از گذشته و تجربیات استفاده کرد. به‌طور کلی، در هیچ علمی نمی‌توان گذشته را کنار گذاشت. مقوله‌ها همواره ریشه در گذشته دارند، اما علل و عوامل در بستر زمان متغیرند. پدیده‌های جغرافیای سیاسی نیز از این قاعده مستثنی نیستند. سرنوشت امروز و فردای هر کشوری با گذشته آن گره خورده است و برای رسیدن به موفقیت باید از گذشته درس گرفت. در شکل ۴ می‌توان نمای کلی انطباق مفاد علم تجربی با جغرافیای سیاسی را مشاهده کرد.

۱. مکیندر معتقد بود هرکس بر اروپای شرقی مسلط باشد، بر جهان مسلط خواهد شد، اما با پیشرفت‌های تکنولوژی و حمل‌ونقل و پیدایش موشک‌های بالستیک و... این نظریه اهمیت خود را از دست داد.

2. DeSeveresky

3. Holism

4. Organismic



شکل ۴. تطبیق ویژگی های علم تجربی با جغرافیای سیاسی
منبع: نگارندگان

محدوده مطالعاتی جغرافیای سیاسی

رویکرد متخصصان جغرافیای سیاسی در ارائه تعریفی جامع برای حوزه جغرافیای سیاسی با یکدیگر متفاوت است. به اعتقاد گروهی، جغرافیای سیاسی به مطالعه واحدهای سرزمینی، مرزها و زیرمجموعه های اداری و اجرایی می پردازد. به اعتقاد گروهی دیگر، جغرافیای سیاسی مطالعه جریان های سیاسی است و تنها تفاوت آن با علوم سیاسی، تأکید و توجه آن به آثار و پیامدهای جغرافیایی و به کارگیری فنون تحلیل فضایی است. هر دو تعریف فوق، منعکس کننده رویکردهای نظری گسترده تری در دانش جغرافیا، جغرافیای منطقه ای و علم فضایی اند که در زمان هایی خاص در تاریخ تکامل جغرافیای سیاسی شاهد آن ها بوده ایم و هریک در برهه ای خاص بر دیگری ترجیح داده شده اند، اما امروزه رویکرد سومی نیز ارائه شده است که بیان می دارد جغرافیای سیاسی باید بر مبنای مفاهیم کلیدی خود تعریف شود و این مفاهیم به اعتقاد پیروان این رویکرد، سرزمین و دولت اند. نویسندگانی که در پی ارائه تعریفی جامع تر از جغرافیای سیاسی اند، رویکرد چهارمی را اتخاذ کرده اند. به عنوان نمونه، جان اگنیو^۱، جغرافیای سیاسی را به صورت «مطالعه چگونگی هم کنشی سیاست و جغرافیا و در واقع آثار جغرافیا بر سیاست» تعریف می کند (اگنیو، ۲۰۰۳: ۶۰۳)؛ به طوری که جغرافیای سیاسی، شاخه ای از جغرافیا تلقی می شود که به هم کنشی های متعدد و چندگانه، میان سیاست و جغرافیا می پردازد. این دو اصطلاح، از یک پیکربندی مثلثی برخوردارند. در یک سو، قدرت، سیاست و خطمشی را می بینیم. قدرت، در واقع متاعی است که متضمن تداوم دو عنصر دیگر یعنی سیاست و خطمشی است. در سوی دیگر و در رأس مثلث، جغرافیا را مشاهده می کنیم.



شکل ۵. پیکربندی جغرافیای سیاسی
منبع: نگارندگان

جغرافیای سیاسی به‌عنوان یک رشته دانشگاهی را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد:

۱. دوره تسلط: از اواخر قرن نوزدهم میلادی تا جنگ جهانی دوم

۲. دوره انزوا: از دهه ۱۹۴۰ تا دهه ۱۹۷۰

۳. دوره احیا: از اواخر دهه ۱۹۷۰ تاکنون (مویر، ۱۹۸۱: ۲۰۴)

۳- دوره احیا و بازخیزی

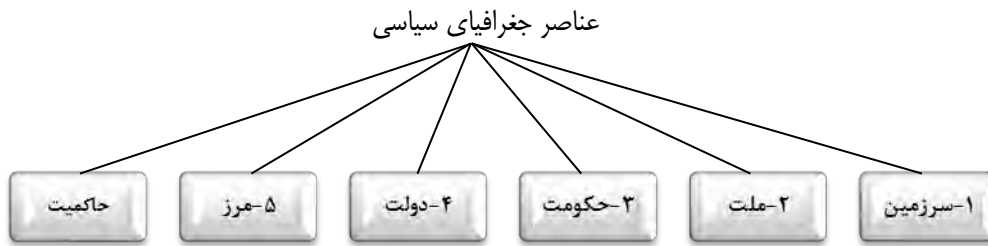
۲- دوره انزوا و رکود

۱- دوره شکوفایی

شکل ۶. سیر تکاملی جغرافیای سیاسی
منبع: نگارندگان

در هر برهه‌ای از زمان، علوم مختلف دستخوش تغییر و تحول می‌شوند و نظریه‌های جدید از مکاتب مختلف که مورد تأیید اندیشمندان باشند، وارد حوزه علوم می‌شوند؛ بنابراین، علم در گذر زمان خود را تکمیل می‌کند؛ مانند یک موجود زنده که سیر تکامل را درمی‌نوردد. با این تفاوت که موجود زنده در محدوده‌ای از زمان از بین می‌رود، اما علم هیچ‌گاه از بین نمی‌رود و هرچه رشد کند، باز هم جای رشد دارد. این یکی از ویژگی‌های جدانشدنی از علم است. جغرافیای سیاسی، بر اثر تجربه طی قرون متمادی تکامل یافته و کامل‌تر شده است؛ به‌گونه‌ای که در هر بحث و گفت‌وگوی علمی، شاید ظاهراً از جغرافیای سیاسی نام برده نشود، ولی محتوای بحث‌های علمی، ناخودآگاه به سمت جغرافیا، موقعیت، قدرت و سیاست هدایت می‌شود. این عناصر در جغرافیای سیاسی محورهای کلیدی هستند.

در ارائه هر تعریفی از جغرافیای سیاسی و بیان هر مطلبی درباره آن، باید به بعضی مفاهیم و عناصر توجه شود که بدون وجود آن‌ها جغرافیای سیاسی وجود نخواهد داشت. در واقع، می‌توان این مفاهیم را عناصر تشکیل‌دهنده جغرافیای سیاسی دانست. این عناصر در شکل ۷ مشاهده می‌شوند.



شکل ۷. عناصر جغرافیای سیاسی
منبع: نگارندگان

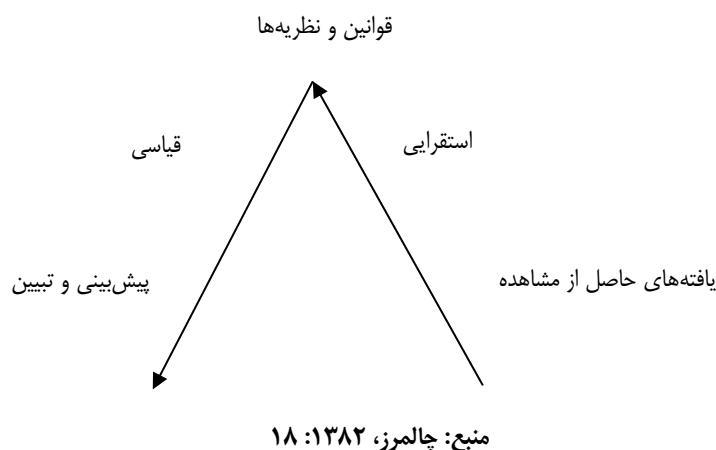
روش مطالعه و تحقیق در جغرافیای سیاسی

اغلب پژوهش‌های جغرافیایی، از نوع پژوهش‌های میدانی و مواجهه مستقیم با پدیده‌های واقعی محیط‌اند. در شاخه سیاسی جغرافیا می‌توان این ویژگی‌ها را به‌وضوح مشاهده کرد؛ زیرا مطالعه میدانی در مورد واحدهای سیاسی و جنبه‌های مختلف ماهیت سیاسی فضا، امری معقول و کاملاً میسر است. در این رشته، داده‌های عینی از طریق مطالعات میدانی و تفاسیر و تحلیل‌های ذهنی و دیگر روش‌های علمی جمع‌آوری می‌شوند، سپس به‌عنوان منبعی برای تحلیل به‌کار می‌روند و در نهایت، به اصول و قوانین تعمیم‌یافته جغرافیایی در قالب گزاره‌ها و قضایای کلی منتهی می‌شوند. بدین ترتیب، در جغرافیای سیاسی، هم از روش‌های قیاسی پژوهش و تحلیل‌های ذهنی و هم از شیوه‌های مشاهده‌ای و آزمون‌های تجربی و نتایج به‌دست‌آمده، در مقیاسی وسیع استفاده می‌شود. استدلال قیاسی، از طریق معلومات کلی مانند تئوری و فرضیه، مجهولات جزئی را کشف می‌کند. استدلال استقرایی نیز از معلومات جزئی و داده‌های تجربی و برقراری ارتباط بین آن‌ها، حکم کلی را استنتاج می‌کند (حافظ‌نیا، ۱۳۹۱: ۴۴). در این رشته با دو عنصر اساسی «انسان» و «محیط جغرافیایی» سروکار داریم؛ بنابراین، تبیین‌های به‌کاررفته در آن، مشخصاً شامل دو دسته تبیین‌های علی و تبیین‌های غایی هستند.

این برداشت که موقعیت جغرافیایی و نسبی یک کشور در سرنوشت اقتصادی، سیاسی و امنیتی آن نقش مهمی دارد، به‌طور نسبی در چارچوب نظام علی مورد بحث است، اما از آنجاکه انسان در رأس روابط محیطی قرار گرفته و در این رابط موجود ذی‌نفع است و با توجه به علایق و اهداف و منافع خود، در محیط جغرافیایی دخل و تصرف می‌کند، به‌ناچار باید تحلیل و تبیین رفتار انسان (جوامع و دولت‌ها) از نوع غایی باشد؛ بنابراین، می‌توان گفت تبیین و تشریح علمی در جغرافیای سیاسی، شامل دو نوع «علی و غایی» است. همچنین از آنجاکه در این حوزه، هم‌زمان از شیوه‌های استقرایی و قیاسی استفاده می‌شود، باید گفت روش این علم «فرضی-استنتاجی» است. در این روش، از مشاهده موارد جزئی (البته مشاهدات مسبق به فرضیه‌ها) و تعمیم یافته‌های خاص، به قوانین و اصول کلی می‌رسند و به‌طور متقابل، از اصول و قوانین کلی، به نحو قیاسی موارد و مصادیق جزئی را تشریح می‌کنند (لازی، ۱۳۷۷: ۲).

برای تشریح مطالب فوق در جغرافیای سیاسی می‌توان از مثال زیر کمک گرفت: «جهانی‌شدن، حاکمیت کشورها را فرسایش می‌دهد.»

تبیین این گزاره براساس دستگاه شناختی «قیاس^۰ استقرا» چنین است:



الف) استقرا

«جهانی شدن اقتصاد، سبب تضعیف حاکمیت ملی کشور A شده است.»
 «در عرصه اقتصاد، جهانی شدن، حاکمیت کشور B را فرسایش داده است.»
 «جهانی شدن اقتصاد، حاکمیت کشور C را فرسایش داده است.»

نتیجه: جهانی شدن، حاکمیت ملی کشورها را فرسایش داده است.

ب) قیاس

(کبری) مقدم: فرایند جهانی شدن، حاکمیت ملی کشورها را محدود ساخته است.
 (صغری) تالی: ایران یکی از کشورهای متأثر از فرایند جهانی شدن است.

نتیجه: فرایند جهانی شدن، حاکمیت ملی ایران را محدود ساخته است.

اگرچه هر دو روش استقرا و قیاس در تحقیقات علمی دارای اهمیت‌اند، روش قیاسی (پژوهش‌های مبتنی بر فرضیه و نظریه) از اهمیت بیشتری برخوردارند. در مقابل این روش استدلال و تحلیل، ممکن است این شبهه مطرح شود که هیچ واحد سیاسی در زمین، مشابه واحد سیاسی دیگری نیست و اصولاً در جغرافیای سیاسی نمی‌توان از موضوعات و پدیده‌های مشابه سخن گفت؛ بنابراین، امکان دستیابی به روش استقرا به گزاره‌ها و تبیین‌های کلی و ثابت به‌خصوص از نوع علی وجود ندارد. بدین ترتیب، به نظر می‌رسد کسانی مانند رونالد جانستون و هارتشورن و بعضی دیگر از جغرافیدانان برجسته، با ملاحظه همین تفاوت‌ها و نبود تشابه در جغرافیا به‌خصوص در بخش انسانی آن، به تحلیل‌های استقرایی و در نتیجه ماهیت قانونمند جغرافیا به دیده تردید نگریسته و به رد و انکار آن پرداخته‌اند.

پاسخ به شبهه ذکر شده، نیازمند طرح مباحث دامنه‌دار و مبسوطی است که در اینجا امکان‌پذیر نیست، اما برای رفع این شبهه می‌توان به این پاسخ اجمالی اکتفا کرد که هیچ مانعی وجود ندارد که برای تبیین پدیده‌های سیاسی و تنظیم گزاره‌های کلی جغرافیای سیاسی، آن دسته از پدیده‌ها را که قابلیت مشاهده‌پذیری بیشتری دارند و ملموس و قابل ارزیابی کمی هستند، در چارچوب تحلیلی و تبیین‌های علی بررسی کنیم و برعکس، آن بخش از ابعاد پدیده‌ها را که خصلت‌های کیفی و ناملموس دارند، از طریق تحلیل و استنتاج‌های عقلی و براساس حساب احتمالات مطالعه کنیم. علاوه بر این، اساساً وجود مصادیق و نمونه‌های مشابه و بی‌شمار در زمینه قوانین مربوط به علوم حقیقی (فلسفه، ریاضیات، فیزیک، نجوم و...) صادق است، اما در مورد علوم اعتباری نظیر جغرافیا، جامعه‌شناسی، اقتصاد، حقوق و نظایر آن‌ها، وجود مصادیق بی‌شمار برای کلیت یا قانون بودن گزاره‌ها و قضایا لزومی ندارد؛ به طوری که در علوم اعتباری، چنانچه حتی یک

قضیه و گزاره شخصی داشته باشیم که میان موضوع و محمول آن، رابطه علی و معلولی برقرار باشد، همان گزاره شخصی در حکم یک قانون و قابل تعمیم به گزاره‌ها و قضایای دیگر است (مصباح یزدی، ۱۳۷۹: ۱۲۰-۱۲۳)؛ به‌طور مثال، هنگامی که گفته می‌شود موقعیت جغرافیایی ایران عاملی مؤثر در افزایش قدرت ملی این کشور است، میان دو متغیر موقعیت جغرافیایی به‌عنوان موضوع گزاره و افزایش قدرت ملی به‌عنوان محمول جمله، رابطه‌ای علی بیان شده است. با وجود آنکه گزاره مزبور ناظر به یک کشور خاص (ایران) است، در حکم یک قاعده و قانون کلی است و قابلیت حمل بر تمام کشورهای دیگر را دارد.

نتیجه‌گیری

در ابتدای این مقاله، پرسشی با این مضمون مطرح شد که آیا می‌توان جغرافیای سیاسی را در ردیف علوم تجربی به حساب آورد. بدین منظور، ابتدا تعریفی از مفهوم علم تجربی ارائه شد، سپس ویژگی‌های علم تجربی معرفی و مشخص شدند. در مرحله دوم با تطبیق هریک از ویژگی‌های مزبور با مفاد و محتوای علم جغرافیای سیاسی و به کمک تجزیه و تحلیل‌های انجام‌شده در مقاله، این فرضیه که جغرافیای سیاسی یک دانش تجربی است، به اثبات رسید. علاوه بر این‌ها مطالبی درباره سیر تحول اندیشه‌های جغرافیای سیاسی مطرح و طی آن تصریح شد که نظریه‌ها و دیدگاه‌های جغرافیای سیاسی در طول زمان شاهد فراز و نشیب‌های بسیاری بوده است و عوامل گوناگونی مانند پارادایم‌های فلسفی و علمی، ایدئولوژی‌های سیاسی، دینی و همچنین اکتشافات جغرافیایی، جنگ‌ها و انقلاب‌های اجتماعی، توسعه اقتصاد سیاسی، توسعه فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی و دیگر عوامل گوناگون در این تحولات نقش آفرین بوده‌اند.

منابع

۱. آری، موتی بن، ۱۳۸۷، **نظریه علمی چیست**، ترجمه فربرز مجیدی، مازیار، تهران.
۲. آرثر، ادوین، ۱۳۷۸، **مبادی مابعدالطبیعی علوم نوین**، ترجمه عبدالکریم سروش، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
۳. اکاشا، سمیر، ۱۳۸۸، **فلسفه علم**، ترجمه ابوالفضل حقیری، امیرکبیر، تهران.
۴. پوپر، کارل ریموند، ۱۳۸۱، **منطق اکتشافات علمی**، ترجمه حسین کمالی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
۵. پوپر، کارل ریموند، ۱۳۶۳، **حدس‌ها و ابطال‌ها**، ترجمه احمد آرام، شرکت سهامی انتشار، تهران.
۶. چالمرز، آلن. اف، ۱۳۸۲، **چیستی علم**، سمت، تهران.
۷. حافظنیا، محمدرضا، ۱۳۹۰، **اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک**، انتشارات پاپلی، مشهد.
۸. حافظنیا، محمدرضا، ۱۳۹۱، **روش تحقیق در علوم انسانی**، انتشارات سمت، تهران.
۹. حافظنیا، محمدرضا و مراد کاویانی‌راد، ۱۳۹۳، **فلسفه جغرافیای سیاسی**، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران.
۱۰. حبیبی، رضا، ۱۳۸۶، **درآمدی بر فلسفه علم**، انتشارات امام خمینی (ره)، قم.
۱۱. خرمشاهی، بهاء‌الدین، ۱۳۶۱، **پوزیتویسم منطقی**، مرکز ایرانی مطالعه فرهنگ‌ها، تهران.
۱۲. داوری اردکانی، رضا، ۱۳۸۶، درباره علم، هرمس، تهران.
۱۳. سروش، عبدالکریم، ۱۳۵۸، **دانش و ارزش**، انتشارات یاران، تبریز.
۱۴. سروش، عبدالکریم، ۱۳۵۸، **علم چیست فلسفه چیست**، انتشارات پیام آزادی، تهران.

۱۵. سروش، عبدالکریم، ۱۳۸۸، **علم چیست فلسفه چیست**، انتشارات صراط، تهران.
۱۶. شکوئی، حسین، ۱۳۷۵، **اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا**، جلد اول، انتشارات گیتاشناسی، تهران.
۱۷. کامران، حسن و محمود واثق، ۱۳۸۶، **منطق و روش علمی در جغرافیای سیاسی**، مجله جغرافیا و توسعه، دوره پنجم، شماره ۱۰، صص ۷۳-۸۸.
۱۸. گیلیس، دانالد، ۱۳۸۱، **فلسفه علم در قرن بیستم**، ترجمه حسن میاننداری، انتشارات سمت، تهران.
۱۹. لازمی، جان، ۱۳۷۷، **درآمدی تاریخی به فلسفه علم**، ترجمه علی پایا، انتشارات سمت، تهران.
۲۰. لیتل، دانیل، ۱۳۸۸، **تبیین در علوم اجتماعی**، ترجمه عبدالکریم سروش، انتشارات صراط، تهران. لیدمن، جیمز، ۱۳۹۰، **فلسفه علم**، ترجمه حسین کرمی، انتشارات حکمت، تهران.
۲۱. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۹، **جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن**، انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، تهران.
۲۲. مویر، ریچارد، ۱۳۷۹، **دیدگاه‌های نو در جغرافیای سیاسی**، ترجمه دره میرحیدر، انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، تهران.
23. Agnew, J., 2003, **Contemporary Political Geography: Intellectual Heterodoxy and Its Dilemmas**, Political Geography, No. 22, PP. 603-606.
24. Akasha, Samir., 2010, **Philosophy of Science**, Translated by: Abolfaz, haghiri, Amir Kabir Publications, Tehran. (In Persian)
25. Ary, Motti Ben., 2006, **What is a Scientific Theory**, Translated by: Majidi, F., Mazyar, Tehran. (In Persian)
26. Chalmers, Alan. F., 2004, **The Nature of Science**, Samt, Tehran. (In Persian)
27. Davari Ardekani, R., 2008, **About the Science**, Hermes, Tehran. (In Persian)
28. Gillies, Donald., 2003, **The Philosophy of Science in the Twentieth Century**, Translated by: Hassan Miandar , Samt Publications, Tehran. (In Persian)
29. Hafzniya, Mohammadreza., 2010, **Principles and Geopolitical Implications**, Publication of Papoli, Mashhad. (In Persian)
30. Hafzniya, Mohammadreza., 2013, **Research in the Humanities**, Samt, Tehran. (In Persian)
31. Hafzniya, Mohammadreza and Kaviyanirad, M., 2014, **The Philosophy of Political Geography**, Institute for Strategic Studies Publication, Tehran. (In Persian)
32. Habibi, R., 2008, **An Introduction to the Philosophy of Science**, Publication of Imam Khomeini, Qom. (In Persian)
33. Kamran, H. and Vassegh, M., 2008, **Logic and Scientific Method in Geopolitics**, Geography and Development, Vol. 5, No. 10, PP. 73-88. (In Persian)
34. Khoramshahi, B., 1983, **Logical Positivism**, Iran's central culture studies, Tehran. (In Persian)
35. Lazi, John., 1999, **Historical Introduction to the Philosophy of Science**, Translated by: Paya, John., Samt Publications, Tehran. (In Persian)
36. Little, Daniel., 2010, **Explained in the Social Sciences**, Translated by: Abdul Karim Soroush Publications Serat, Tehran. (In Persian)
37. Lydmn, James., 2012, **Philosophy of Science**, Translated by: Hossein Karami., Hekmat Publications, Tehran. (In Persian)
38. Muir, Richard., 2001, **New Perspectives in Political Geograph**, Translated by: Mirheydar, Dorre., Nirohaymosalah Publications , Tehran. (In Persian)
39. Muir, R., 1981, **Modern Political Geography**, 2nd Edition, Machcmillan, London.
40. Mesbah Yazdi, M. T., 2001, **Society and History in the Quran**, Publications of Islamic Propagation Organization, Tehran. (In Persian)

41. Popper, Karl Raimund., 1985, **Conjectures and Refutations**, Translated by: Ahmed Aram, Puplications Sherkatesahami Eentshar, Tehran. *(In Persian)*
42. Popper, Karl Raimund., 2002, **Logic of Scientific Discovery**, Translated by: Kamali, Hossein., Scientific and Cultural publication, Tehran. *(In Persian)*
43. Soroush, Abdolkarim., 1980, **Knowledge and Values**, Publication of Yaran, Tabriz. *(In Persian)*
44. Soroush, Abdolkarim., 1980, **What Is Science, What Is Philosophy**, Payame Azadi Publication, Tehran. *(In Persian)*
45. Soroush, Abdolkarim., 2010, **What Is Science, What Is Philosophy**, Payam Azadi Publication, Tehran. *(In Persian)*
46. Shakouee, Hossein., 1997, **New Ideas in the Philosophy of Geography**, Vol. 1, Gitishenasi Publication, Tehran. *(In Persian)*
47. Rsr, Edwin., 1999, **Metaphysical Principles of Modern Science**, Translated by: Soroush, Abdolkarim., Scientific and Cultural publication, Tehran. *(In Persian)*

